

مشارکت سیاسی زنان افغانستان در ساختار جدید قدرت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر

* دکتر مجتبی مقصودی

** ساحره غله دار

چکیده:

روی کار آمدن نظام سیاسی جدید در افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ موجب گردید تا مسئله مشارکت سیاسی زنان در این کشور مورد بازنگری قرار گیرد. تلاش برای برقراری نظام دموکراتیک و توجه این نظام به فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای افزایش فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان موجب حضور بیشتر زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی شده است. پرداختن به فعالیت سیاسی زنان در افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر بحثی بکر و به روز است که مورد غفلت و کم توجهی پژوهش‌گران قرار گرفته است. علت آن را در بحران، ناامنی، جنگ‌های داخلی، اندیشه استبداد باور و تلقی سنتی زن سنتی جامعه افغانستان می‌توان جستجو نمود. این مقاله درصدد پاسخ به این سؤال است که با توجه به فرهنگ سنتی جامعه افغانستان، نظام سیاسی جدید تا چه حد در بهبود بخشیدن به مشارکت سیاسی زنان موفق بوده است؟ به این منظور تلاش می‌گردد تا وضعیت مشارکت سیاسی زنان در نظام جدید افغانستان مورد ارزیابی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: مشارکت سیاسی، حملات ۱۱ سپتامبر، افغانستان، زنان، موقعیت زنان

*دانشیار و عضو هیئت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، گروه علوم سیاسی، تهران، ایران.

**دانش آموخته رشته علوم سیاسی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

مقدمه

افغانستان هرچند سرزمینی با پیشینه‌ی کهن است، اما از پیشینه‌ی طولانی در استقلال سیاسی برخوردار نیست و مدت‌ها بخشی از قلمروی سرزمینی و سیاسی ایران به شمار می‌رفته است. کربلایی در این زمینه خاطر نشان می‌سازد حدود دویست و پنجاه سال قبل یعنی در سال ۱۱۲۶ ه.ش (۱۷۴۷م) پس از قتل نادرشاه و پیدایش خلا قدرت در امپراطوری آن زمان ایران فرماندهی سواره‌نظام نادرشاه با نام احمدخان ابدالی که اصالتی افغانی داشت به قندهار بازگشت و به پادشاهی افغانستان رسید... با لشکرکشی وی به هند به تدریج افغانستان دارای هویت و قدرت سیاسی مستقل می‌گردد... با امضای عهدنامه‌ی پاریس در ۱۸۵۷م و جداسدن هرات از ایران، افغانستان با به رسمیت شناخته‌شدن مرزهایش توسط کشورهای همسایه پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد (کربلایی، ۱۳۸۰، ۶۳).

با استقلال این کشور نظام سیاسی نوینی شکل گرفت که می‌توان بحث مشارکت سیاسی را در درون جغرافیای سرزمینی آن مورد بررسی قرار داد. در قرن اخیر به تدریج مشارکت مردم در امر حکومت به امری عادی تبدیل شده است. زنان نیز با توجه به جمعیت خود در این زمینه دارای نقش مهمی هستند. امروزه مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف، یکی از مباحث مهم در نظریات توسعه به حساب می‌آید. رشد و توسعه یک جامعه بدون رشد و مشارکت نیمی از اعضای آن (زنان) ممکن نیست. در کشور افغانستان با توجه به شرایط جدید و در راستای تلاش برای حل بحران‌هایی که در دهه‌های اخیر گریبان گیر این کشور بوده است، مسائل زنان نیز از اهمیت خاصی برخوردار شده است. پیامدهای حادثه‌ی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ برای زنان افغان واجد اهمیت فراوان بود، چرا که منجر به سقوط نظام زن‌ستیز طالبان گردید. سیاست‌های خشن و غیرانسانی طالبان نسبت به زنان، دوره بسیار طاقت فرسایی را برای زنان ایجاد کرده بود که در نتیجه، فعالیت‌های زنان محدود شده و آنان در چهاردیواری خانه محصور کرد. زنان در این دوره آسیب‌های فراوانی دیده و روند مهاجرت آنان نیز به شدت افزایش یافت. پس از ۱۱ سپتامبر سال

۲۰۰۱ و روی کار آمدن نظام سیاسی جدید در افغانستان، فضای به نسبت باز و مناسبی برای حضور زنان در عرصه‌های مختلف شکل گرفت. قوانینی به حمایت از حقوق زنان، حتی به صورت تبعیض مثبت، تصویب شد. این پژوهش در صدد است تا روند حضور و مشارکت زنان افغانستان را به خصوص در عرصه سیاسی در نظام جدید نشان دهد. در ابتدا ضروری به نظر می‌رسد تا مفهوم مشارکت سیاسی را روشن سازیم.

مشارکت سیاسی

مشارکت در دنیای مدرن امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ به گونه‌ای که حتی بسته‌ترین نظام‌های سیاسی جهان و معدود نظام‌های توتالیتری که همچنان ادامه‌ی حیات می‌دهند نیز خود را از مشارکت مردمان خود هرچند به صورت صوری در زمینه‌های گوناگون و به ویژه مشارکت سیاسی بی‌نیاز نمی‌بینند. از این رو، در اصل مشارکت و اهمیت آن برای تمامی جوامع و کشورها در سطوح و اشکال گوناگون شکی نیست. همان‌گونه که نوهلن نیز اظهار می‌دارد امروزه دموکراسی به عنوان شیوه‌ای از زمامداری ابعادی جهانی یافته است و روشن است که مشارکت سیاسی در دموکراسی‌ها امری حیاتی و ضروری است (Nohlen, 2002, 12). این امر از سوی تمامی صاحب‌نظران پذیرفته شده است. به ویژه پس از تغییر نگاه به شیوه‌ی حکم‌رانی در قرن بیستم و هژمونی دموکراسی به مثابه الگوی زمامداری این واژه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار گشته است. با این همه در تعریف این واژه برخلاف تاکید بر اهمیت آن اجماع‌نظری میان صاحب‌نظران وجود ندارد. وجود تعاریف متعدد از مفهوم مشارکت و نیز مشارکت سیاسی گویای این مدعاست. علوی تبار در تعریفی کلی مشارکت را به مثابه درگیری ذهنی و عاطفی اشخاص در موقعیت‌های گروهی تعریف می‌کند که آنان را بر می‌انگیزد تا برای رسیدن به اهداف گروهی یکدیگر را یاری دهند و در مسئولیت کار شریک شوند. بنابراین مشارکت به باور وی ۳ بخش ۱- درگیر شدن ۲- یاری دادن و ۳-

پذیرش مسئولیت را در بر می‌گیرد (علوی‌تبار، ۱۳۸۲، ۱۶). مک‌کلوسکی در تعریفی از مشارکت سیاسی می‌گوید: مشارکت سیاسی فعالیت داوطلبانه‌ی اعضای جامعه در انتخاب حکام و شرکت مستقیم و یا غیرمستقیم در سیاست‌گذاری است (نصیری، ۱۳۸۳، ۹۹). مشارکت سیاسی خود یکی از بحث‌برانگیزترین حوزه‌های مشارکت است. مشارکت سیاسی رفتاری است که بر نتایج و خروجی تصمیم‌گیری حکومت‌ها تاثیر می‌گذارد یا متوجه تاثیرگذاری است (اردستانی، ۱۳۸۳، ۵۶). ساروخانی مشارکت سیاسی را چنین تعریف می‌کند: شرکت در امور سیاسی و گزینش رهبران سیاسی توسط مردم. از نگاه وی در مواردی مشارکت سیاسی تنها از طریق رای‌دادن تحقق می‌یابد، اما در بسیاری از موارد برخی بدان قناعت نمی‌کنند و در تبلیغات سیاسی و یا شرکت در احزاب نیز ایفای نقش می‌نمایند (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۵۲۲). از نگاه واینر مشارکت سیاسی شامل هر نوع اقدام داوطلبانه‌ی موفق یا ناموفق، سازمان‌یافته یا سازمان‌نیافته، مقطعی یا مستمر که برای تاثیرگذاری بر انتخاب سیاست‌های عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی اعم از محلی یا ملی، روش‌های قانونی یا غیرقانونی را به کار گیرد در ذیل مشارکت سیاسی می‌گنجد (واینر، ۱۳۸۰، ۲۴۷). می‌توان گفت، مشارکت سیاسی ترکیب وصفی است که دخالت مردم در امور سیاسی یعنی حکومت‌داری را معنا می‌کند و در پی فرایند اجتماعی شدن انسان‌ها و دخالت در امور مدیریت سیاسی کشورها وارد ادبیات سیاسی نظریه‌پردازان دنیای سیاست شد (راش، ۱۳۷۷، ۱۲۳). تنها از طریق مشارکت است که قدرت سیاسی به طریق مسالمت‌آمیز دست به دست می‌گردد و میزان توسعه سیاسی یک کشور بستگی مستقیم به این مؤلفه دارد. (کاظمی، ۱۳۷۶، ۱۰۱). در نهایت مشارکت سیاسی را می‌توان به معنای فرصت پرداختن شمار زیادی از شهروندان به امور سیاسی است (آبرامسون، ۱۳۸۳، ۱۲۴۱).

گستره و سطوح مشارکت سیاسی

هنگام سخن گفتن از مشارکت سیاسی باید متوجه این امر باشیم که مشارکت و بعد سیاسی آن یعنی مشارکت سیاسی سطوح و انواع گوناگونی را در بر می‌گیرد که باید به تفکیک آن اقدام ورزید. از آنجا که موضوع این پژوهش مشارکت سیاسی و گستره‌ی آن نیست در اینجا تنها به بیان مختصری در این باب اکتفا می‌شود. بخشایشی اردستانی در کتاب درآمدی بر نظام‌های سیاسی مقایسه‌ای مشارکت سیاسی را به‌طور کلی به دو نوع تقسیم می‌کند که عبارتند از: ۱- مشارکت سیاسی خودجوش ۲- مشارکت سیاسی بسیج‌شده. وی غلبه‌ی هریک از این دو نوع مشارکت را بسته به سرشت نظام سیاسی حاکم بر آن جامعه می‌داند و معتقد است نظام‌های سیاسی توسعه‌یافته خواهان مشارکت فعال و خودجوش مردم هستند یعنی مشارکتی که به‌طور طبیعی از بطن جامعه برمی‌خیزد... اما مشارکت سیاسی انفعالی یا بسیج‌شده نوعی از مشارکت است که توسط دولت‌ها در شرایط و زمان‌های خاص، توده‌ها و مردم تحریک گردند و در زندگی سیاسی حالت بسیج به خود گیرند (بخشایشی اردستانی، ۱۳۷۹، ۶۵-۶۴). آلموند و پاول نیز مشارکت سیاسی شهروندان را به دو دسته‌ی کلی مشارکت فعالانه و به‌تعبیر آلموند مشارکت جویانه و مشارکت پیرومنشانه تقسیم می‌کنند (آلموند و همکاران، ۱۳۸۱، ۹۳). ساموئل هانتینگتون نیز مشارکت سیاسی را در ۵ گونه جای می‌دهد: ۱- مشارکت خودبه‌خودی ۲- مشارکت برانگیخته‌ی خارجی ۳- مشارکت تحصیلی درون‌زا ۴- مشارکت سنتی ریشه‌دار معیشتی، جمعیتی، اقتصادی ۵- مشارکت ارادی و آگاهانه که در شکل‌هایی نظیر انجمن‌ها، جماعت‌ها، اتحادیه‌ها، شوراها، احزاب و... بروز می‌کند. هانتینگتون باور دارد بدون نهادینه شدن، مشارکت و از جمله مشارکت سیاسی امکان‌پذیر نیست (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ۹۲). روشن است که مشارکت گستره و ابعاد گوناگونی دارد که عدم توجه به آن‌ها ضعف پژوهش را به دنبال خواهد داشت. سطوح مشارکت

به‌طور کل و مشارکت سیاسی به‌طور خاص در قالب تقسیم‌بندی‌های گوناگونی از سوی اندیشمندان مختلف مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین لازم است تا میان سطوح مشارکت تفکیک‌ها و دسته‌بندی‌هایی صورت گیرد. همانگونه که فورنیر و همکارانش اظهار می‌دارند تفکیک‌هایی از این دست ضروری است، زیرا برخی افراد تنها در اشکال خاصی از کنش‌های سیاسی مشارکت می‌جویند (Fournier & Et al, 2010, 3). به هنگام بحث از مشارکت سیاسی همان‌گونه که کاظمی نیز اشاره می‌کند باید به یاد داشته باشیم که مشارکت سیاسی موضوعی پیچیده‌تر و مبهم‌تر از آن است که در بدو نظر جلوه می‌کند. چرا که ما با طیفی وسیعی از کنش‌های مشارکت‌جویانه‌ی سیاسی مواجهیم (کاظمی، ۱۳۷۶: ۲۴۶...). پژوهش‌های صورت گرفته بر روی مشارکت سیاسی عمدتاً اظهار داشته‌اند که شیوه‌های متفاوتی از فعالیت سیاسی وجود دارد. به باور ماکارویچ تاکنون در مجموع دو‌گونه‌ی کلی مشارکت سیاسی مورد شناسایی قرار گرفته است که عبارتند از: ۱- مشارکت سیاسی متعارف ۲- مشارکت سیاسی غیر متعارف (Makarovich, 2005, 5). البته ابهاماتی در ارتباط با خطوط جداکننده‌ی این دو گونه وجود دارد. مونروئه مشارکت سیاسی متعارف را شامل کنش‌های مشارکت‌جویانه‌ای می‌داند که در سنت‌ها و هنجارهای هر کشور پذیرفته شده است و در مقابل از نگاه او کنش سیاسی غیرمتعارف شامل آن دسته از کنش‌هایی است که خارج از هنجار و سنن پذیرفته شده و مورد قبول عموم است (مونروئه به نقل از بورنه، ۲۰۱۰: ۱۹۹). مشارکت سیاسی غیر متعارف را در مجموع می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد: ۱- عضویت در اجتماعات و جنبش‌های اعتراضی ۲- تظاهرات، نافرمانی مدنی، بایکوت، اعتصاب سیاسی و... ۳- شورش، انقلاب، اقدامات تروریستی و... (Makarovich, 2005, 8). رابرت دال در کتاب تجزیه و تحلیل جدید سیاست تصویری از مشارکت سیاسی ترسیم می‌نماید که سطوح زیر را در بر می‌گیرد. از نگاه وی مشارکت سیاسی شامل:

- ۱- شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۲- شرکت در انتخابات محلی ۳- فعالیت در

یک سازمان درگیر حل مشکلات برخی مسائل جامعه ۴- کوشش برای اقناع دیگران در راهی که خود عمل می‌کنند ۵- فعالیت برای نامزد یا حزب در طول انتخابات ۶- تماس با دستگاه‌های حکومتی (محلی و ملی) ۷- شرکت در جلسات سیاسی ۸- تشکیل گروه و سازمانی برای حل مشکلات جامعه ۹- عضویت یک سازمان سیاسی ۱۰- پرداخت پول به یک نهاد، حزب یا نامزد انتخاباتی (دال، ۱۳۶۴، ۴۴). در یک نتیجه‌گیری از مباحث فوق می‌توان دریافت که مشارکت سیاسی مفهومی پیچیده و چندبعدی است که تنها در یک گونه و یک سطح خلاصه نمی‌شود. مشارکت سیاسی در عین این که مفهومی کمی است مفهومی کیفی نیز هست و می‌تواند فهمی عمیق از یک جامعه و مختصات سیاسی آن ارائه دهد. افغانستان نیز از این امر مستثنی نیست و به ویژه با بررسی مشارکت سیاسی زنان می‌توان به موقعیت زنان در جامعه‌ی افغانستان پی برد.

مشارکت سیاسی زنان در جوامع در حال گذار به دموکراسی

چنانچه به اصطلاحاتی نظیر جوامع در حال گذار، در حال توسعه، جهان سوم و نظایر این اسامی با ویژگی‌های متمایزکنندشان از دیگر جوامع باور داشته باشیم، افغانستان بی‌شک کشوری است که در میان این گونه جوامع جای می‌گیرد. اصطلاح در حال گذار خود محل بحث‌های فراوان به ویژه در میان پژوهش‌گران حوزه‌ی توسعه بوده است. گذار از سنت به مدرنیته از نگاه نظریه‌پردازان نوسازی الگویی خطی را یادآور می‌شد که تمامی کشورها می‌باید طی می‌کردند. اما امروزه این تلقی حتی در میان خود پژوهش‌گران غربی نیز منتقدانی جدی دارد. گذار به دموکراسی را برخی فرایندی مستقل برای جوامع در حال گذار می‌بینند که ارتباطی با نگاه خطی گذار از سنت به مدرنیته ندارد. دموکراسی به مثابه الگوی زمام‌داری و شیوه‌ی حکمرانی است که در عصر حاضر الگوی غالب تلقی شده و در عمل نیز مزیت‌های خود را نشان داده است. اما گذار به دموکراسی نیز نه تنها نیازمند تغییر شیوه‌ی حکمرانی بلکه نیازمند

تغییرات ارزشی و فرهنگی است. همان‌گونه که بشیریه اظهار می‌دارد گذار به دموکراسی فرآیندی تدریجی و طولانی است که در طی زمان انبساط بیشتری پیدا کرده و بدون آنکه منافع نخبگان حاکم و گروه‌های مستقر را یکباره و به‌طور ناگهانی در معرض تهدید قرار دهد، مشارکت توده‌ای را در قالب نهادهای دموکراتیک ترویج کرد (بشیریه، ۱۳۸۵، ۲). از جمله نیازمندی‌های دموکراسی و تحقق شیوهی حکم‌رانی دموکراتیک تحقق مشارکت شهروندان در حوزه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی است. اما مشارکت سیاسی در کشورهای در حال توسعه و یا به عبارتی در حال گذار به دموکراسی با موانع متعددی روبروست، به گونه‌ای که حتی نفس دموکراسی نیز از این ناحیه در معرض خطر است. این امر در ارتباط با زنان بسیار جدی‌تر است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه نظیر افغانستان همچنان نظام مردسالار قدرتمندی حاکم است که ارزش‌های آن حتی از سوی بسیاری از خود زنان نیز پذیرفته شده و غیرقابل تردید تلقی می‌شود. در جوامعی با چنین تفکراتی، زنان نسبت به مردان مشارکت کمتری در عرصه‌ی سیاسی دارند و این امر چندان جای تعجب ندارد. گرچه تلاش‌های بسیاری جهت تصدی پست‌های سیاسی و اشتغال سطوح بالای مدیریتی از سوی زنان در طی سال‌های اخیر در این کشورها دنبال شده است که می‌توان آن را نشانه‌ی علاقه‌ی زنان به حضور در عرصه‌های سیاسی و مدیریتی تلقی کرد؛ ولی با این حال با نگاهی اجمالی به وضعیت مشارکت سیاسی زنان در عرصه‌ی جهانی چنین به نظر می‌رسد که با وجود تبلیغات و فعالیت‌های زنان در به‌دست‌گیری و رسیدن به مناصب سیاسی بالا، هنوز زنان از لحاظ سیاسی در انزوا به سر می‌برند و روشن است که در کشورهایی همچون افغانستان این وضعیت شدیدتر است. به نظر برخی از صاحب‌نظران، انفعال زنان و عدم موفقیت آنها، نتیجه‌ی سلطه‌ی مردان بر عرصه‌های سیاسی می‌باشد. همچنین بی‌تفاوتی سیاسی زنان نیز به هر دلیل، یکی از واقعیت‌های انکارناپذیر تاریخ سیاسی انسان بوده و انفعال سیاسی نیز تنها می‌تواند نتیجه‌ی منطقی چنین سلطه‌ای باشد

(بشیریه، ۱۳۷۸، ۲۹۶). طی سده های گذشته، مردها در جوامع سلطه گر بوده و در مقابل زن نیز سلطه پذیر و در عمل، شرایط دوگانه در شیوه های آموزشی و پرورشی باعث شکل گیری این گونه واکنش روانی شده است (رزاقی، ۱۳۷۱، ۱۷۳) با این حال به نظر می رسد که با تمامی این موانع و مشکلات ناشی از سلطه ی مناسبات مردسالارانه، زنان در سال های اخیر با رشد آگاهی اجتماعی و سیاسی حتی در کشورهای در حال توسعه نظیر افغانستان نیز درصدد رسیدن به حقوق از دست رفته ی خود می باشند و با علاقه ی فراوان در تمامی این صحنه ها، برای احیای این حقوق تلاش می کنند.

مشارکت سیاسی زنان قبل از ۱۱ سپتامبر (در دوران طالبان)

افغانستان کشوری است که با نگاهی خوش بینانه می توان گفت تجربه ی اندکی در زمینه ی دموکراسی و وجود نهادهای دموکراتیک دارد. همان گونه که دالتون اظهار می دارد در سال ۲۰۰۱ و پیش از سقوط حکومت طالبان شایستگی هر کشوری در جهان برای گذار به دموکراسی بیش از افغانستان به نظر می رسید. پیش از سه دهه این کشور تحت حکومت های اقتدارگرا اداره شده بود. پادشاهی ظاهرشاه، حکومت مطلقه ی داود، حکومت کمونیستی تحت نظر شوروی و در آخر نیز رژیم مجاهدین. پس از این که طالبان در این کشور به قدرت رسیدند، وضع باز هم وخیم تر گردید. طالبان با ظاهری مذهبی وارد شده و از مذهب برای توجیه حکومت توتالیتر بی رحمانه ی خود که فاقد هرگونه ارزش اخلاقی و مذهبی بود بهره جستند (Dalton, 2007, 13). با این حال، جودی بنجامین محقق امور افغانستان در کمیته ی بین المللی در نیویورک ادعان می دارد اگرچه طالبان "وحشتناک" است و آسیب های جدی به جامعه ی زنان وارد کرده است اما افراد اندکی نحوه ی عملکرد آنان را به درستی درک می کنند... این که ما طالبان را منشأ همه ی مشکلات بدانیم به این معناست که تاریخ را خوب مطالعه نکرده ایم. به باور بنجامین پیش از این که گروه طالبان حاکمیت را به دست گیرند دیدن زنان شاغل در

بسیاری از مراکز شهری این کشور امری عادی به حساب نمی‌آمد. فقر زنان و عدم مراقبت بهداشتی و پزشکی مشکلاتی قدیمی در افغانستان هستند (دژبان، ۱۳۷۹، ۴۲). بر اساس گزارش حقوق بشر در سال ۱۹۹۹ در دوران حکومت سه ساله‌ی مجاهدین در کابل و پیش از تسلط طالبان نیز نقض وسیع حقوق بشر در خلال جنگ‌های بین احزاب ادامه داشته است. در این جنگ‌ها که از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ میلادی (۱۳۷۴-۱۳۷۱ ش) ادامه داشت... شکنجه، تجاوز جنسی و بدرفتارهای دیگر با زنان به کرات رخ داده است (گزارش سالانه‌ی حقوق بشر ۱۹۹۹ به نقل از علامه، همان، ۷۳). با اتکا به سخنان بالا می‌توان این گونه گفت که وضعیت اسفبار مشارکت اجتماعی و سیاسی و در مجموع موقعیت زنان افغان تنها به دوران طالبان بر نمی‌گردد، بلکه پیش از این دوران و در زمان حکومت‌های پیشین این کشور از پادشاهی ظاهر شاه تا رژیم مجاهدین نیز نمی‌توان از مشارکت اجتماعی و سیاسی بالای زنان سخن به میان آورد. این سخن در جای خود صحیح است که اصولاً زنان در تاریخ افغانستان از مشارکت در امور اجتماعی و به‌ویژه سیاسی محروم بوده‌اند و در این خصوص نیروی اجتماعی تأثیرگذاری به حساب نمی‌آمدند، اما این گفته نباید این گونه برداشت شود که وضعیت زنان و به‌خصوص مشارکت آنان در امور سیاسی در زمان رژیم‌های گذشته در تاریخ معاصر افغانستان با رژیم طالبان یکسان بوده است. در ادوار پیش از طالبان می‌توان به بحث پیرامون مشارکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی پرداخت و نمونه‌هایی را نیز مثال آورد. در این کشور در گذشته برخی نهادهای دموکراتیک البته در شکل صوری و ظاهری وجود داشته و انتخابات نیز سابقه دارد. زعفرانچی در این زمینه خاطر نشان می‌سازد، مسأله‌ی حقوق و آزادی‌های زنان در قانون اساسی سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۷۷ ذکر شده بود، ولی به رغم این موضوع به دلیل فرهنگ رایج در کشور به‌ویژه در مناطق روستایی، زنان بیشتر در محیط‌های بسته زندگی می‌کردند. قانون اساسی قدیم حقوق محدودی را به زنان واگذار کرده بود، اما تحت همان شرایط نیز زنان توانایی تحصیل در تمام مقاطع و حق

شرکت در انتخابات را (چه در مقام رای‌دهنده و چه در جایگاه یک نماینده) داشتند و با وجود فقر فردی بسان مردان به مشارکت می‌پرداختند. برای مثال، در دوران محمد ظاهرشاه سه وزیر زن در کابینه وجود داشت و تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نیز بیشتر آموزگاران، نیمی از کارکنان دولت و ۴۰ درصد پزشکان این کشور را زنان تشکیل می‌دادند (زعفرانچی، ۱۳۷۲، ۳۳). مارزدن نیز با تایید این مطلب متذکر می‌شود که به تدریج از دهه‌ی ۱۹۵۰، زنان در افغانستان به‌عنوان نیروی کار به حساب آمدند و توانستند در بخش‌های خدماتی به عنوان منشی، پرستار، متصدی پذیرش و مهماندار هواپیما استخدام شوند. تعدادی از زنان که از تحصیلات عالی برخوردار بودند، توانستند مشاغلی مانند پزشکی، وکالت، مهندسی و روزنامه‌نگاری را برگزینند. با این حال رهبران سنت‌گرا و علمای افغانستان با این تغییرات تدریجی و بسیار کند نیز مخالفت می‌کردند. در ژرفای افکار محافظه‌کارانه‌ی آنان، خوف تاثیرپذیری از اعتقادات بیگانگان و القای این اعتقادات به فرزندان از طریق برخورداری زنان از تحصیل یا اشتغال وجود داشت (مارزدن، ۱۳۷۹، ۱۰۵). با به قدرت رسیدن طالبان مشارکت نسبی زنان در امور سیاسی و اجتماعی نیز به فراموشی سپرده شد و به شدت از سوی نیروهای مذهبی حاکم مورد مخالفت قرار گرفت. اندیشه‌ی ظاهرگرایانه‌ی طالبان را در وضعیت زنان در این حکومت می‌توان ملاحظه کرد. آنان در اولین فرمان خود از زنان خواستند که تا حد امکان در انظار عمومی ظاهر نشوند. زنان از هرگونه اشتغال و نیز حق تحصیل محروم شدند. ممنوعیت از رانندگی، ممنوعیت خرید و فروش اجناس توسط زنان، ممنوعیت استفاده زنان از حمام‌های عمومی و... همگی از اعمال ظاهرگرایانه‌ی طالبان در حق زنان افغانی است. طالبان در مناطق تحت کنترل خود محدودیت‌های بسیار شدیدی نسبت به شهروندان افغانی به‌ویژه زنان تحمیل کردند. طالبان زنان را از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی محروم ساخته و زنان صرفاً مجاز بودند به منظور تشییع جنازه و عیادت از بیماران و یا انجام خریدهای فوری از منزل خارج شوند. محمد عمر یکی از

رهبران گروه طالبان رعایت حقوق زنان و دختران را مخالف اسلام می‌دانست و معتقد بود که مشارکت اجتماعی این قشر در جامعه موجب فساد اخلاقی در اجتماع می‌شود (کاشانی، ۱۳۷۷، ۵۸). با سلطه‌ی طالبان و بسط قرائت رادیکال آنان از مذهب و افکار قرون وسطایی و تاریک آنان که با نام بازگشت به عصر طلایی گذشته (سلفی‌گری) صورت می‌پذیرفت وضع این کشور در گذار به دموکراسی وخیم‌تر گردید و شاهد عقب‌گردی تاریخی در این زمینه بودیم. در این زمان مردم افغانستان گرفتار حکومتی بودند که مردم را جز رعیتی که وظیفه‌ی آن اطاعت کردن است به حساب نمی‌آورد. سخن از مفهومی تحت عنوان مشارکت و آن هم مشارکت سیاسی در زمان حکم‌رانی طالبان بر افغانستان محلی از اعراب ندارد. این امر در ارتباط با تمامی مردم افغانستان فارغ از توجه به مسایل جنسیتی صادق است. با این حال، وضعیت زنان در دوران حکومت طالبان بسیار وخیم‌تر بود و این امر به نگاه طالبان به زنان ارتباط داشت. عصمت الهی و بختیاری خاطر نشان می‌سازند، برداشت طالبان از حقوق سیاسی- اجتماعی زن به معنای محروم کردن آن‌ها از هرگونه فعالیت سیاسی- اجتماعی بود. رهبران طالبان با تکیه بر این تفکر ارتجاعی که وظیفه‌ی زنان صرفاً نگهداری از فرزندان خود است کلیه‌ی حقوق سیاسی- اجتماعی را از آنان سلب نمودند (الهی و بختیاری، ۱۳۷۸، ۱۲۷). در واقع، اساس ایدئولوژی جنبش طالبان مبتنی بر این اندیشه بود که زنان نماد آبرو و شرف مردان هستند و بنابراین باید از آنان مراقبت به عمل آید. روشن است که با چنین نگاهی زنان تنها باید در خانه بمانند و از خود محافظت کنند و از مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی خود به شدت بپرهیزند. رهبران طالبان در توجیه عملکرد خود توقف روند آموزش الحادی و جلوگیری از به انحراف کشیده شدن مردم افغانستان به ویژه میلیشیاهای جوان طالبان را به عنوان دلیل این امر ذکر می‌کنند و معتقدند که تنها هدف آنها محافظت از خواهرانشان در مقابل مردم فاسد است. آنها معتقدند که چون مهم‌ترین رسالت زن تربیت فرزندان است باید از حضور در اجتماع

اجتناب کرده و به امور منزل و تربیت فرزندان پردازد (مرشدی‌زاد، ۱۳۸۰، ۴۴). می‌توان گفت، بحث مشارکت زنان در عرصه سیاست در دوره پیش از طالبان، تنها به صورت مشارکت توده‌ای به معنای شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها بود. اما در زمان طالبان در حد همین سطح از مشارکت سیاسی زنان را نیز شاهد نبودیم. بنابراین مشارکت در سطح نخبگان که مستلزم اعلام نامزدی و عضویت زنان در مجلس قانون‌گذاری، نفوذ در نهادهای سیاسی در سطوح بالای تصمیم‌گیری است نیز در مرکز توجه قرار نداشت (الهی و بختیاری، همان، ۱۴۱).

مشارکت سیاسی زنان پس از ۱۱ سپتامبر (در ساختار قدرت جدید)

تخریب سمبل‌های قدرت مادی - مرکز تجارت جهانی - و قدرت نظامی - پنتاگون - در ساعات بامدادین روز یازده سپتامبر ۲۰۰۱ چالشی خشونت‌بار بود علیه تفوق آمریکا به‌عنوان سمبل جوهری که غرب نامیده می‌شود و در بعدی فراتر فریادی بود علیه تجددگرایی سرسپرده در شرق که این تفوق آن را مشروعیت بخشیده بود (دهشیار، ۱۳۸۱، ۱۴۵). با وقوع حوادث یازده سپتامبر توجهات جهانی به سوی بنیادگرایی اسلامی و مرکز آن یعنی افغانستان و پاکستان معطوف گردید. ضربه‌ی غافل‌گیرانه و ویران‌گر القاعده در یازده سپتامبر جهان غرب را به رهبری ایالات متحده روانه‌ی کوه‌های اورابورا، جلال‌آباد و دره‌ی خیبر کرد تا تروریسم را در خانه‌های امن کوهستانی خود متلاشی کند (کربلایی، ۱۳۸۸، ۶۰). یازده سپتامبر نقطه عطفی برای شکل‌گیری دولت جدید در افغانستان به شمار می‌آید. با حمله نیروهای ناتو به رهبری ایالات متحده و سقوط امارات اسلامی طالبان، طرحی نو در کنفرانس بن برای شکل‌گیری دولت در افغانستان ریخته شد. حاصل ائتلاف جامعه‌ی بین‌المللی و همکاری نیروهای داخلی در جنگ افغانستان توافقنامه‌ی بن بود که عرصه‌ای جدید از تحولات سیاسی و اجتماعی را برای این کشور رقم زد. اساس توافقات بن، پیش‌برد دموکراسی بود که در قالب

مکانیزم‌هایی چون تصویب قانون اساسی، برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی و... پیش‌بینی گردیده بود (منوچهری و مزاری، ۱۳۸۸، ۳۰۸). در کنفرانس بن چند عامل مورد توجه قرار گرفت: حقوق بشر، آزادی بیان، مطبوعات آزاد و حقوق زنان که طرح نظام جدید در افغانستان بر همین اساس ریخته شد. به باور دوپری می‌توان گفت سنگ بنای جمهوری اسلامی افغانستان در کنفرانس بن که در تاریخ ۲۱ نوامبر آغاز شد و تا ۵ دسامبر ۲۰۰۱ ادامه یافت، گذاشته شد. از جمله ۲۴ نفر نمایندگان رسمی چهار جناح شرکت‌کننده در کنفرانس بن فقط دو نماینده از طبقه مؤنث بودند؛ یکی آمنه افضلی همسر یکی از مجاهدین مشهور هرات (شهید افضلی) که به عنوان نماینده زنان از طرف جناح جمعیت اسلامی در اغلب کنفرانس‌ها شرکت می‌نمود و در این کنفرانس هم جزو نمایندگان رسمی جبهه متحد شمال بود. خانم دوم سیما ولی، یکی از فعالین حقوق زن افغان در آمریکا بود که با اغلب مؤسسات آمریکایی همکاری نزدیک داشت و به عنوان رئیس مؤسسه "زنان مهاجر در راه توسعه" در آمریکا کار می‌کرد و به عنوان عضو رسمی از جانب گروه روم معرفی شده بود. از میان ۳۷ نفر اعضای غیر رسمی کنفرانس، سه خانم در اجلاس شرکت داشتند، رنا یوسف منصور (دختر دکتر محمد یوسف، صدر اعظم سابق افغانستان) جزء هیأت روم، فاطمه گیلانی احمدی (دختر سید احمد گیلانی) جزء "مجمع صلح" و صدیقه بلخی (دختر محمد اسماعیل بلخی) یکی از فعالین امور زنان مقیم مشهد که جزو گروه "قبرس" بود. به این ترتیب از میان ۶۱ نفر اعضای رسمی و غیر رسمی در اجلاس بن، جمعاً پنج زن شرکت داشتند" (دوپری، ۱۳۷۷، ۲۱۱). در موافقتنامه بن که سرآغاز تحولات جاری در افغانستان محسوب می‌شود راجع به نقش زنان در آینده کشور مواردی مطرح شده است: ۱- در بند هشتم مقدمه که حاوی اهداف موافقتنامه است آمده که "با درک و قبول اینکه این ترتیبات موقت به عنوان قدم اول به سوی تأسیس یک حکومت وسیع، مؤنث‌پذیری، کثیرالاقوامی و حکومت همه مردم در نظر گرفته شده، و این ترتیبات و

حکومت نباید بیشتر از مدت معین روی کار بماند. ۲- در ترکیب اداره موقت در ماده ۳ آن آمده است که رئیس، معاونین رئیس و دیگر اعضای حکومت موقت توسط مشترکین مجلس مذاکرات ملل متحد در موضوع افغانستان گماشته شدند. انتخاب این اشخاص بر اساس لیاقت و شایستگی فردی آنان صورت گرفته است و البته ملاحظات قومی، منطقه ای و ترکیب مذهبی افغانستان و همچنین اهمیت سهم‌گیری طبقه مؤنث در حکومت در نظر گرفته شده است. بر این اساس دو زن شامل کابینه گردیدند: دکتر سیما ثمر به عنوان یکی از پنج معاون صدارت و وزیر یک وزارت خانه جدید التأسيس به نام "وزارت زنان" و دکتر سهیلا صدیق اولین زنی که به رتبه ژنرالی در زمان کمونیست‌ها نائل آمد، به عنوان وزیر بهداشت عامه حکومت موقت تعیین شد ۳- در بخش چهارم مربوط به کمیسیون مستقل مخصوص تشکیل لویه‌جرگه اضطراری در ماده ۲ بند (ج) در رابطه با تعیین نمایندگان تأکید شده تا یک تعداد قابل ملاحظه زنان افغان در لویه جرگه اضطراری شرکت نمایند. در مواد نهایی نیز بار دیگر بر لزوم شرکت زنان در تشکیل لویه جرگه اضطراری تأکید شده است. " (کاسم، ۲۰۰۵، ۵۰۷-۵۰۸). به این ترتیب پیش از شکل‌گیری ساختار قدرت جدید در افغانستان بحث حقوق زنان مطرح شد و از ابتدا مورد توجه قرار گرفت. این امر با شکل‌گیری و تهیه قانون اساسی به صورت جدی‌تر درآمد.

جایگاه و مشارکت سیاسی زنان در قانون اساسی جدید

اصولاً بحث از مشارکت سیاسی زنان در افغانستان و یا هر کشور دیگری پیش از شکل‌گیری نظام سیاسی دموکراتیک و یا لاقلاً شبه دموکراتیک (که از نهادها و نمادهای دموکراسی ولو به صورت صوری برخوردار باشد) محلی از اعراب ندارد. به واسطه‌ی سرشت اقتدارگرایانه‌ی حکومت‌های پیشین حاکم بر افغانستان مشارکت سیاسی چه برای زنان و چه برای مردان چندان مطرح نبوده است. هرچند دوران پیش از روی

کارآمدن طالبان را نمی‌توان با دوران طالبان در این خصوص مقایسه کرد و حکومت طالبان را باید کابوسی برای نه تنها زنان بلکه تمامی مردم افغانستان قلمداد کرد اما با توجه به فقدان نظام دموکراتیک مشارکت سیاسی به‌ویژه در سطوح بالا اصولاً مطرح نبوده است. آنچه که به نام مشق و تجربه‌ی دموکراسی نامیده می‌شود در تاریخ افغانستان مفقود است. در ساخت اقتدارگرایانه‌ی قدرت که نگاهی یک‌سویه و از بالا به پایین در روابط قدرت حاکم است، مردم (فارغ از جنسیت) در فرایند سیاست‌گذاری و حکم‌رانی نقشی ندارند و تنها می‌باید تابع تصمیمات نخبگان سیاسی حاکم باشند. با این حال این شرایط پس از سقوط نظام طالبان و شکل‌گیری نظام سیاسی جدید تغییر کرد و افغانستان در مسیر دموکراتیزاسیون گام نهاد. یکی از اولین گام‌ها در این راه بی‌شک تدوین قانون اساسی بود. قانون اساسی نوین افغانستان را می‌باید قانونی مدرن و کارآمد قلمداد کرد که چنانچه به نحو احسن اجرا شود می‌تواند بسیاری از مشکلات زنان از جمله بحث مشارکت سیاسی آنان را نه تنها در سطح رای‌دهی بلکه در سطوح و اشکال دیگر مشارکت سیاسی نیز تا حدود زیادی حل کند. بحث حقوق زنان در تمامی حوزه‌ها از جمله مشارکت سیاسی همانگونه که بیان گردید از اجلاس بن‌مورد توجه قرار گرفت و پس از آن در لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه‌ی قانون اساسی نیز این بحث مطرح گردید و خود زنان نیز در این نشست‌ها مشارکت داشتند و توانستند تا حدودی شرایط را به نفع زنان تغییر دهند. همانگونه که کاظم خاطر نشان می‌سازد، در میان اعضاء کمیسیون انتخاب‌کننده اعضاء لویه جرگه‌ی اضطراری سه خانم هم حضور داشتند: محبوبه حقو قمل، استاد سابق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل به عنوان معاون کمیسیون، ثریا پرلیکا، رئیس سابق مؤسسه نسوان در زمان ببرک کارمل و حمیرا نعمتی. کمیسیون در اولین اقدام نمایندگان عضو جرگه را تعیین کردند که به ۱۵۰۱ نفر می‌رسد. از این میان تعداد ۱۶۰ نفر از نمایندگان را زنان تشکیل می‌داد؛ به این صورت که از میان اعضاء حکومت و کمیسیون لویه جرگه (جمعاً ۵۳ نفر) ۵ زن، از

میان شخصیت‌های علمی و مسلکی (۲۹ نفر) ۶ زن، مهاجرین ایران و پاکستان (۱۰۰ نفر) ۲۵ زن، بیجاشدگان (۶ نفر) ۲ زن و سهمیه خاص طبقه مؤنث ۱۰۰ زن. سرانجام انتخابات نمایندگان لویه جرگه انجام شد که دو معاون رئیس لویه جرگه نیز از میان زنان انتخاب شدند. دکتر سیما سمر، معاون اول، اعظم دادفر، معاون دوم. (کاسم، همان، ۵۱۶-۵۱۷). سرانجام قانون اساسی افغانستان در لویه جرگه‌ای که به تاریخ ۲۲ آذر آغاز و تا ۱۴ دی ۱۳۸۲ به طول انجامید با اتفاق آراء به تصویب رسید. این قانون در ۶ بهمن همان سال با توشیح رییس‌جمهور وقت حامد کرزی به عنوان قانون اساسی رسمی اعلام گردید (منوچهری و مزاری، همان، ۳۰۸). دولت جدید افغانستان در راستای موافقتنامه بن که به توسعه حقوق زنان تأکید داشت در مهمترین حرکت اصلاحی خود قانون اساسی را در تاریخ ۴ ژانویه سال ۲۰۰۴ تدوین و تصویب نمود و در قانون اساسی جدید با رویکرد مثبت به حقوق زنان چندین ماده را به این موضوع اختصاص داده است. آن چه مشخص است این است که قانون اساسی نوین افغانستان بر اساس احترام به ارزش‌های دموکراتیک از جمله ارزش‌های انسانی و برابری حقوق شهروندان تنظیم گردیده است. در مقدمه‌ی این قانون اساسی آمده است مردم افغانستان به منظور ایجاد جامعه‌ی مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم این قانون اساسی را تصویب کرده‌اند (مقدمه قانون اساسی جدید افغانستان مصوب ۱۳۸۲). در ماده ۱ قانون اساسی افغانستان شکل دولت "جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه" ذکر گردیده است. این ماده از دو عنصر جمهوریت و اسلامیت تشکیل شده است. استواری حکومت بر دو پایه‌ی مردمی در قالب جمهوری و اسلامی است. هر دوی این عناصر مشارکت مردمی را در بطن خود دارا می‌باشند (منوچهری و مزاری، همان، ۳۱۴). در ماده ۴ قانون اساسی نوین افغانستان نیز آمده است "حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال

می‌کنند". بر این اساس می‌توان توجه به عامل ملت و شهروندان را در این قانون مترقی دید. در ادامه‌ی این ماده آمده است که ملت افغانستان شامل تمامی افرادی است که تابعیت افغانستان را داشته باشند. از این رو روشن است که زنان نیز در دایره‌ی شمول این ماده می‌گنجد و از حقوق برابر با سایر شهروندان برخوردار هستند. در ماده ۷ قانون اساسی نیز آمده است که "دولت افغانستان منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند". به این ترتیب در این ماده نیز دولت افغانستان خود را متعهد به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر ساخته است که تمام انسان‌ها را به حکم انسان بودن دارای حقوق برابر می‌داند و جنسیت را به هیچ عنوان عامل جدایی و تبعیض نمی‌داند. در ماده ۲۲ این قانون بار دیگر بر این امر تأکید شده و آمده است که "هر نوع تبعیض و امتیاز میان اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند". در ماده ۳۳ از قانون اساسی نوین افغانستان آمده است که "تمامی اتباع افغانستان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار می‌باشند" (متن قانون اساسی افغانستان مصوب ۱۳۸۲). در ماده ۶۷ که مربوط به شرایط کاندیدای ریاست جمهوری است، آمده است که "کاندید باید تبعه افغانستان، مسلمان و متولد از والدین افغان باشد و تابعیت کشور دیگری را نداشته باشد" بنابراین می‌بینیم که با داشتن شرایط عمومی، هیچ منعی برای کاندید شدن زنان برای این پست وجود ندارد. همچنین در ماده ۷۲ برای عضویت زنان در کابینه نیز هیچ محدودیتی مطرح نشده و فقط شرط تابعیت افغانی مطرح شده است. ماده ۸۳ قانون اساسی در مورد انتخابات اعضای ولسی جرگه باز هم حالت اختصاص را مطرح کرده است "در قانون انتخابات باید تدابیری اتخاذ گردد که نظام انتخاباتی، نمایندگی عمومی و عادلانه را برای تمام مردم کشور تأمین نماید و به تناسب نفوس از هر ولایت به طور متوسط، حداقل دو وکیل زن در ولسی جرگه عضویت یابد." در این ماده، از اصل تبعیض مثبت

به نفع زنان استفاده شده است که براین اساس برای حمایت از عضویت زنان در پارلمان سهمیه خاص را برای آنان در نظر می‌گیرند. ماده ۸۴ مربوط به تعیین اعضای مشرانو جرگه است که یک سوم این اعضاء توسط رئیس جمهور تعیین می‌شود و رئیس جمهور نیز نصف این میزان را به زنان تخصیص داده است. در ماده ۱۱۸ در مورد عضویت در پیش نویس محکمه (دیوان عالی) حالت عمومی حاکم است که با ذکر تبعه افغانستان رسیدن به این مقام برای زن و مرد واجد شرایط ممکن است. (قانون اساسی افغانستان، ماده‌های ۶۷، ۷۲، ۸۳، ۸۴، ۱۱۸). به این ترتیب با ملاحظه مواد قانون اساسی افغانستان می‌توان دریافت در این قانون مشارکت سیاسی زنان به رسمیت شناخته شده و مانعی جدی بر سر راه مشارکت سیاسی زنان دیده نمی‌شود. اما آیا خارج از متن قانون اساسی و در متن حیات سیاسی نیز اوضاع به همین منوال است؟ برای پاسخ به این پرسش می‌توان نگاهی به دورن مجلس افغانستان و شورای ولایتی این کشور انداخت. افغانستان دارای دو مجلس است: ۱- ولسی جرگه یا شورای مردم که دارای ۲۴۹ عضو بوده و اعضای آن به طور مستقیم برای یک دوره پنج ساله انتخاب می‌گردند. بر اساس قانون اساسی که در سال ۲۰۰۴ میلادی تصویب گردید ۶۸ کرسی در ولسی جرگه برای زنان اختصاص داده شده است ۲- مشرانو جرگه که دارای ۱۰۲ عضو بوده و ۳۴ عضو آن از سوی شوراها و ولسوالی‌ها برای یک دوره سه ساله تعیین می‌گردند. ۳۴ عضو دیگر توسط شوراها و ولایتی (یک عضو از هر ولایت) برای یک دوره چهار سال و ۳۴ عضو باقیمانده از سوی رئیس جمهور کشور برای پنج سال منصوب می‌گردند. قانون اساسی ۵۰ درصد از ۳۴ عضو منتصب در مشرانو جرگه از سوی رئیس جمهور را به زنان اختصاص می‌دهد (وزارت امور زنان، ۱۳۸۷، ۲۴). در سال ۲۰۰۷ میلادی ۶۸ کرسی (۲۷/۳ درصد) از مجموع کرسی‌های ولسی جرگه در پارلمان کشور را زنان کسب کرده‌اند. با آنکه این دستاورد عالی است ولی با آن همه این رقم پایین‌تر از ۳۰ درصد حداقل سطح قبول شده جهانی است. هدف ملی

درازمدت، حدود ۵۰ درصد زنان در پارلمان (مشرانو جرگه و ولسی جرگه) می‌باشد. در شورای ولایتی نیز مجموعاً ۴۲۰ کرسی وجود دارد که از جمله ۱۲۴ کرسی آن بر اساس قانون به زنان اختصاص داده شده است. در سال ۲۰۰۵ میلادی زنان برنده ۱۲۱ کرسی شدند. در انتخابات شوراهای ولایتی که برای دور دوم در کشور در سال ۲۰۰۹ برگزار شد نیز ۳۲۸ کاندید زن برای شورای ولایتی ثبت نام نمودند که در میان ۳۸۱ پیروز ۱۰۸ زن حضور داشتند. " (کاسم، همان، ۵۲۲). بنابراین در مجلس نیز شاهد حضور کمی زنان هستیم با این وجود رای و کومار بر این باورند که زنان در مجلس افغانستان جایگاه ضعیفی دارند و چندان اثرگذار نیستند. به باور آنان زنان همچنان در موقعیت حاشیه‌ای باقی مانده‌اند (Rai & Kumar, 2007, 87). این امر بیشتر متوجه کیفیت و اثرگذاری مشارکت سیاسی زنان است. بر اساس قانون اساسی جدید افغانستان حداقل ۲۵ درصد نمایندگان مجلس باید زن باشند. این میزان بیش از بسیاری از کشورهای آسیایی است. با این حال حضور صرف زنان در مجلس فی‌نفسه به آنها توان سهیم شدن و اعمال نفوذ در فرایند سیاست‌گذاری را نمی‌دهد. تجربه‌ی لویی جرگه نگرانی‌ها را پیرامون اینکه بسیاری از نمایندگان زن عمدتاً به صورت نمادین و با هدف برآورده ساختن انتظارات جامعه‌ی مدنی در مجلس حاضر شده‌اند را تقویت کرده است. بسیاری از زنان نماینده از سوی مردان هدایت می‌شوند و با دستورالعمل حمایت از حقوق زنان وارد مجلس نشده‌اند (Friedrich- Ebet, 2004, 1). به این ترتیب می‌توان دریافت اگرچه مشارکت سیاسی زنان در پارلمان و شورای ولایتی افغانستان مناسب است و نمایندگان زن بسیاری در ارکان قانون‌گذاری در این کشور حضور دارند اما این حضور بیشتر از آن که با تاثیرگذاری و کارآمدی به‌ویژه در مسیر دفاع از حقوق زنان همراه باشد بیشتر کمی است و نمایندگان زن به نسبت تعدادشان از نفوذ بالایی در فرایند سیاست‌گذاری برخوردار نیستند. این خود بحثی جدی است که می‌باید مورد توجه قرار گیرد. وضعیت در خصوص پست‌های سیاسی و اجرایی نیز تا حدود زیادی

به همین منوال است. در کابینه دور اول ریاست جمهوری کرزای از ۲۵ وزیر تنها یک تن آن (۴ درصد) آن زن بود. در سال ۲۰۰۷ میلادی افغانستان دارای ۱۷ سفیر در خارج از کشور بود که از آن جمله ۱۵ تن (۸۸ درصد) آنان را مردان و ۲ تن (۱۱ درصد) را زنان تشکیل می‌دادند. در انتخابات ریاست جمهوری دور اول، باز هم مسعوده جلال به عنوان تنها نماینده طبقه مؤنث در میان کاندیدها حضور داشت. او نیز مانند دیگر کاندیدها به تشریح برنامه‌های خود برای مدت ریاست دولت در صورت برنده شدن پرداخت. در حدود بیش از ۱۰ میلیون نفر، کارت رأی اخذ نمودند که حدود ۴۲ درصد آنان را زنان تشکیل می‌داد. همچنین دو تن از کاندیدهای مرد نیز معاون خود را از میان زنان انتخاب نموده بودند. بنابراین چنانچه از منظری کمی و با توجه به تعداد زنان صاحب منصب در ارکان مختلف قانون‌گذاری و اجرایی به موضوع مشارکت سیاسی زنان در افغانستان بنگریم در سال‌های پس از کارآمدن نظام سیاسی جدید در افغانستان مشارکت سیاسی زنان بهبود یافته است و شاهد حضور هرچه بیشتر آنان در ارکان گوناگون نظام سیاسی هستیم. اما زنان همچنان از نفوذ و تاثیرگذاری کافی در تصمیم‌گیری برخوردار نیستند. این موضوع ما را با این پرسش اساسی مواجه می‌سازد که چه موانعی بر سر راه مشارکت سیاسی زنان در افغانستان وجود دارد؟

موانع مشارکت سیاسی زنان در ساختار جدید قدرت

عوامل گوناگونی را می‌توان مورد اشاره قرار داد که موجب گردیده است تا زنان افغانستان نتوانند بسان دیگر زنان در نقاط مختلف جهان به مشارکت سیاسی پردازند. این عوامل را می‌توان به صورت خلاصه و در نگاهی کلی به سه دسته تقسیم کرد:

- ۱- علل روانشناختی: قاضی بر این باور است که دو عامل عمده در زمینه روان‌شناختی مانع از حضور فعالانه زنان در مشارکت سیاسی است. احساس بی‌قدرتی و نداشتن انگیزه برای فعالیت سیاسی چرا که آنها سیاست را پیچیده و مترادف با خشونت می‌-

پندارند و این حوزه را خارج از توان خود می‌دانند (قاضی، ۱۳۸۶، ۱۵۱). بنابراین موانع روان‌شناختی مشارکت زنان در امور سیاسی بیشتر به عوامل ذهنی بر می‌گردد. زنان افغان ذهنیت مشارکت‌کنندگان فعال در امور سیاسی را ندارند. آنان به تاثیرگذاری سیاسی خود باور ندارند زیرا مدت‌ها در حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان به حساب نیامده‌اند و این امر برای آنان به عادت و وضعیتی معمول تبدیل گشته است ۲- علل اقتصادی - اجتماعی یکی دیگر از موانع مشارکت فعالانه زنان در سیاست عامل اقتصادی و اجتماعی است. نقش مادری و همسری، که یک نقش حساس و بی‌وقفه است، انتخاب زن را وقف خود می‌کند و فرصتی برای مطالعه و کسب آگاهی سیاسی به او نمی‌دهد. زنان پر خلاف مردان به اندازه کافی دارای تجربه سیاسی نیستند. بسیاری از مردان به دلیل نوع فعالیت و اشتغال خود در اجتماع دارای تجربه سیاسی مفید می‌باشند. این عامل موجب می‌شود که زنان شانس اشتغال بیرون از خانه را از دست بدهند و سبب محرومیت آنها از دستیابی به منابع مالی گردد. فعالیت در عرصه سیاست بدون داشتن منابع مالی مناسب امکان پذیر نخواهد بود. زنانی که وابسته به تامین مالی از سوی مردان خانواده خود هستند این زمینه کمتر برای آنها فراهم شده است تا از خود استقلال اقتصادی و مالی داشته باشند و آن طوری که می‌خواهند نمی‌توانند آزادانه و با اتکا به توان مالی خود در ساختار سیاسی جامعه مشارکت کنند و این مساله خود مانعی در راه مشارکت سیاسی آنها در جامعه بوده است ۳- علل فرهنگی و عرف جامعه که شاید بتوان گفت از جمله مهم‌ترین موانع مشارکت سیاسی زنان به‌ویژه در سطوح بالا و مشارکت سیاسی کیفی و تاثیرگذار است. همانگونه که فریدمن اظهار می‌دارد فرهنگ مردسالاری با تقسیم کار و محول نمودن انجام امور خانه به زنان، عملاً به نوعی، سبب سلب فرصت مشارکت برابر زنان را فراهم آورده و به تدریج به صورت یک نهاده ذهنی درآمده است، که مطابق آن، الگوهای رفتاری متناسب با همان ارزش‌ها را به زنان ارائه می‌دهد. منزوی کردن زنان در خانه جهت خدمت‌گزاری به شوهر،

فرزند و یا جمع خانواده، نمونه‌ای است که می‌تواند آسیب‌های دیگری را در خود پیرواند نوعی ساخت اجتماعی مونث ابدی را تلقین کند (فریدمن، ۲۶، ۱۳۸۱). منزوی کردن زنان دوگانه زن-مرد و تمایز میان این دو را مداوم، مقاوم تر و پایدارتر می‌کند. سیاست، عمدتاً یک هویت مذکر داشته و انگار، مردان را از نوعی رانت موقعیت برخوردار کرده و آنان را در حد بالای ساختار سیاسی قرار داده است (رییس دانا، ۱۳۸۳، ۲۴). در افغانستان بسیاری بر این باورند که زنان مناسب فعالیت‌های سیاسی نیستند و اصلاً توانایی انجام آن را ندارند. این باور غالب را حتی بسیاری از خود زنان نیز به واسطه ضعف آگاهی و سلطه تاریخی مردان پذیرفته‌اند. با این وجود در سال‌های اخیر برخی نهادها و سازمان‌های دولتی و غیردولتی در تلاش برآمده‌اند در جهت آگاهی‌بخشی به زنان افغان و بهبود موقعیت آنان فعالیت کنند.

نهادهای دولتی و نیمه دولتی متولی بهبود حقوق زنان در افغانستان

- ۱- شبکه زنان: شبکه زنان افغان، متشکل از مؤسساتی است که در رأس آنها زنان قرار دارند و همه کارمندان شان را زنان تشکیل می‌دهند. این شبکه به عنوان نماینده‌ی مؤسسات مربوط به زنان هم اکنون مشغول فعالیت در مناطق مختلف افغانستان است و با تمرکز بر ارتقاء آموزش و فرهنگ‌سازی به دفاع از حقوق زنان نیز می‌پردازد (حکمت، ۱۳۸۸، ۱۱۸).
- ۲- وزارت امور زنان: دولت به منظور توسعه‌ی حقوق زنان در افغانستان و ایجاد زمینه فعالیت‌های عملی برای حمایت و بهبود حقوق زنان هم‌زمان با آغاز کار اداره موقت در سال ۱۳۸۰ وزارت امور زنان را تأسیس نمود که تمام کارمندان و ریاست آن را زنان بر عهده دارند (نور محمدی، ۱۳۹۰، ۳۴۹). این وزارت‌خانه در راستای تحقق اهداف بنیادین خود به حمایت از زنان در قالب‌های مختلف از جمله تحقیق، برگزاری سمینارها و همایش‌ها و... می‌پردازد (پلان کاری ملی برای زنان افغانستان، ۱۳۸۸، ۳۱).
- ۳- کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان

یک نهاد ملی است که بر اساس حکم ماده ۵۸ قانون اساسی و بر اساس موافقتنامه بن ۲ در تاریخ ۱۳۸۱/۳/۱۶ مطابق با ۶ جون ۲۰۰۲ میلادی با هدف ارتقای حقوق بشر، حمایت و نظارت بر آن به ریاست یکی از فعالان حقوق بشر، دکتر سیما سمر در افغانستان ایجاد گردیده است و مطابق با قانون تشکیلات و صلاحیت های خود، فعالیت می نماید (گزارش سالانه کمیسیون مستقل حقوق بشر، ۲۰۰۶، ۲۰). این کمیسیون تاکنون اقدامات بسیاری را در جهت رفع تبعیض و احقاق حقوق زنان در افغانستان انجام داده است.

۴- یونیفم (UNIFEM): صندوق توسعه زنان ملل متحد که با نام (صندوق خاص محو خشونت علیه زنان و دختران) در ماه آگست ۲۰۰۷ مطابق ماه مرداد ۱۳۸۶ در افغانستان تأسیس گردید. هدف اساسی این صندوق ارائه خدمات مستقیم به زنان و دختران مواجه با خطر و قربانیان خشونت می باشد. همچنین هدف دیگر صندوق تقویت و ارتقای ظرفیت مؤسسات دولتی برای جلوگیری از خشونت جنسی و خشونت مبتنی بر جنسیت و حراست از زنان مواجه با خطر و قربانیان خشونت در سطح ملی می باشد (مولوردی، ۱۳۸۵، ۳۵۱). در مجموع با تلاش های صورت گرفته از سوی این نهادها و سازمان های ملی و بین المللی وضعیت زنان افغان تا حدودی بهبود یافته و با توجه به بهبود آموزش و توانمندسازی زنان در حوزه های گوناگون زنان افغان توانسته اند تا حدودی اعتماد به نفس خود را باز یابند.

آینده مشارکت سیاسی زنان در افغانستان (بیم و امیدها)

زنان در افغانستان امروز با وضعیتی مواجه هستند که از سویی امیدواری هایی را درخصوص آینده آنان در این کشور به وجود می آورد و از سویی دیگر چالش ها و مخاطراتی نیز در این زمینه دیده می شود که شایسته توجه است. اگرچه پس از سقوط طالبان و به عبارتی پس از حادثه یازده سپتامبر زنان تا حدودی خود را رها شده دیدند،

اما واقعیت این است که تنها طالبان مانع مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان در افغانستان محسوب نمی‌شد. رفتار انتخاباتی زنان نیز در افغانستان امروز رفتاری تبعی و عمدتاً بر اساس خواست همسران و یا پدرانشان می‌باشد و می‌توان گفت بسیاری از زنان افغان رفتار سیاسی و مشارکت سیاسی مستقلانه و آگاهانه‌ای ندارند. در ارتباط با قانون اساسی و پذیرش حقوق زنان برای مشارکت در امور سیاسی نیز همانگونه که رای و کومار خاطر نشان می‌سازند اگرچه حق برابری و آزادی در قانون اساسی نوین برای زنان تضمین شده است، اما این موضوعات تا حدود زیادی بر روی کاغذ باقی مانده است. این ذهنیت مردسالار و نگرش‌های رایج است که باید تغییر کند (Rai & Kumar, 2007, 78). در افغانستان امروز تعداد کمی از زنان به صورت واقعی و ملموس در امور سیاسی فعال هستند و می‌توان آنها را کنشگر سیاسی واقعی قلمداد کرد (Friedrich- Ebet, 2004, 1). اگر تنها به متن قانون اساسی بنگریم می‌توان گفت بر روی کاغذ مشکلات زنان افغان در اغلب حوزه‌ها و از جمله مشارکت سیاسی با توجه به مواد قانون اساسی افغانستان تا حدود زیادی حل شده است، اما آیا این واقعیت وضعیت زنان افغان و موقعیت آنها در مشارکت سیاسی امروز افغانستان است؟ قانون اساسی متنی است که حتی با وجود ضمانت اجرا در عمل با مشکلات متعددی به‌ویژه در کشوری همچون افغانستان که مدت‌ها از یک حاکمیت مرکزی مقتدر برخوردار نبوده و خلا قدرت در بخش‌های مختلف مشاهده می‌شده است، مواجه است. دولت مرکزی هنوز هم با وجود حمایت غرب در قالب نیروهای ائتلاف همچنان در بسیاری از نقاط افغانستان با ضعف اجرایی و حاکمیتی روبروست و مقام‌های محلی و سنتی قدرت اصلی را در اختیار دارند. ضمن آنکه حتی در صورت بسط قدرت دولت به دورترین نقاط جغرافیایی کشور نیز نمی‌توان نفوذ سنت‌ها و نظام فکری و ارزشی پیشین افغانستان را که تا حدود زیادی تبعیض علیه زنان را به‌ویژه در حوزه‌هایی نظیر مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی امری درست، اخلاقی و عادی می‌داند دشوار است. در

بسیاری از نقاط افغانستان همچنان نظام قبیله‌ای با قوانین خاص خود حاکم است که کاملاً مردسالار و سلسله‌مراتبی است و به هیچ عنوان جایگاه برابر برای زنان را بر نمی‌تابد. مشارکت سیاسی به‌ویژه از سوی زنان پس از سقوط حکومت طالبان نه به‌واسطه‌ی دگرگونی‌های ارزشی و ذهنی رخ داده در بطن جامعه، بلکه به دلیل فشارهای بین‌المللی‌ای بوده است که تغییر شکل حکومت و نزدیک ساختن آن به مدل حکم‌رانی دموکراتیک را ضروری می‌ساخت. بنابراین حرکت در جهت گذار به دموکراسی در افغانستان نه یک پروسه، بلکه پروژه‌ای بود که پس از حمله نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری امریکا به این کشور آغاز گردید. از این رو، ذهنیت جامعه‌ی افغان در حال تغییر نبود بلکه ظاهر بیرونی با تغییر شکل حکومت و شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک همچون مجلس متحول گردید. به این ترتیب می‌توان گفت ارزش‌های دموکراتیک نظیر تساهل و رواداری، کثرت‌گرایی و رقابت مسالمت‌آمیز حزبی، تساوی حقوق زنان و مردان و مواردی از این دست همچنان در مباحثات دورنی جامعه‌ی افغانی از جایگاه مهمی برخوردار نیست. هرچند مشارکت سیاسی زنان در افغانستان افزایش یافته اما این امر با توجه به گونه‌شناسی‌های ذکر شده از مشارکت سیاسی که در ابتدای مقاله اشاره گردید بیشتر کمی بوده است تا کیفی.

درست است که زنان از سال ۲۰۰۱ به این سو به پیشرفتی واقعی در حوزه‌هایی نظیر مشارکت سیاسی، قانون حقوقی و تحصیلات دست یافته‌اند؛ اما این دستاوردها همچنان شکننده و ناپایدار باقی مانده است. در گزارشی که از سوی واحد ارزیابی و پژوهش افغانستان (AREU) در ژوئن ۲۰۱۱ منتشر گردید، اعلام شد که مشارکت سیاسی زنان در این کشور هنوز هم صوری و اسمی است و زنان کنترل کمی بر روی منابع دارند (Oxfam, 2011, 12). زنان افغان نگرانند تا بار دیگر طالبان این بار از مسیر صلح با دولت جدید افغانستان در قدرت سهیم شده و وضعیت زنان در این کشور مجدداً سیری نزولی را طی کند. این نگرانی با توجه به تلاش‌های صورت گرفته

برای انجام مذاکرات صلح با طالبان دور از ذهن نیست. اما با تمام این نگرانی‌ها و مخاطرات موارد امیدبخشی نیز وجود دارد که زنان افغان را نسبت به آینده امیدوار می‌سازد. همانگونه که کاظم نیز اشاره می‌کند در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری، که در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۸۸ برگزار شد، بر اساس آمار کمیسیون مستقل انتخابات حدود ۴۲٪ از رأی دهندگان را زنان تشکیل می‌داد و این با وجودی است که تهدیدهای امنیتی به شدت بر کشور و در فضای انتخاباتی حاکم بود. در میان کاندیداها نیز دو زن حضور داشتند، شهلا عطاء و دکتر فروزان فنا. حضور این دو زن در میان کاندیداها، با وجود همه موانع، نشان دهنده عزم و اراده زنان افغانستان برای حضور در صحنه سیاسی کشور است. در سال ۲۰۱۱ افغانستان ۶۹ نماینده زن در مجلس داشته است که ۲۸ درصد کل تعداد نمایندگان را تشکیل می‌دهد و این یکی از بالاترین درصدهای حضور زنان در مجلس در سطح جهان است. هرچند این امر عمدتاً نتیجه نظام انتخاباتی سهمیه‌ای است که در افغانستان حاکم است (Oxfam, 2011, 11). از سویی دیگر امروزه میلیون‌ها دختر افغان به مدارس بازگشته‌اند و زنان مجدداً در مشاغل نظیر پزشکی، وکالت، قضاوت و حتی نیروی پلیس مشغول به کار شده‌اند که این خود می‌تواند در بلندمدت نقش مهمی در گشایش فضای سیاسی و اجتماعی برای زنان داشته باشد.

نتیجه گیری

زنان در بسیاری از کشورهای جهان و به‌ویژه کشورهای در حال توسعه که سنت‌ها و باورهای کهن همچنان از نفوذ برخوردار است، اسیر ذهنیت خود هستند. هرچند مناسبات اجتماعی در نظام مردسالار در بسیاری از کشورهای جهان همچنان حاکم است و این امر مانعی مهم بر سر راه مشارکت سیاسی زنان به‌ویژه در سطوح بالا می‌باشد، اما در نهایت این زنان هستند که مهم‌ترین نقش را در بازتولید نظام مردسالار و تداوم مناسبات اجتماعی و رسوم و سنن غلط گذشته ایفا می‌کنند. مردان فردا در دامن زنان

امروز پرورش می‌یابند. در مناطقی از افغانستان همچنان اعمال نظیر ختنه‌ی دختران ادامه دارد و نکته‌ی جالب توجه این است که این امر در بسیاری موارد بدون آگاهی مردان و توسط مادران این دختران انجام می‌گیرد. آنان خود افکار و سنن غلط گذشته را تداوم می‌بخشند و ذهنیت خود را به دخترانشان القا می‌کنند. در واقع مسأله زنان یک مسأله فرهنگی است و حل آن نیز در کنار وضع قوانین و نهادینه ساختن امور زنان در قوانین، نیازمند کار و برنامه ریزی فرهنگی و نهادینه ساختن و تثبیت حضور زنان در ذهنیت افراد جامعه می‌باشد. افغانستان یک جامعه قبیله‌سالار است که فرهنگ و سنت قبیله در آن دمیده و منبع تصمیم‌گیری در روابط اجتماعی - سیاسی را شکل می‌دهد. در فرهنگ قبیله سالار، زن نخستین قربانی است؛ زیرا فرهنگ قبیله‌ای، مردسالار، زن ستیز و خردگیز است. آنچه زنان افغان به آن نیاز دارند آگاهی و آموزش است تا بتوانند به صورت تدریجی انگاره‌های ذهنی شکل گرفته در قالب دوگانه مرد-زن را که زنان را به صورت طبیعی کم‌توان‌تر و دارای استعداد طبیعی نازل‌تر می‌داند تغییر کند و در این راه بخش زیادی از مسئولیت بر دوش خود زنان افغان است. زنان افغان نشان داده‌اند که می‌توانند شرایط را تا حدودی به نفع خود تغییر دهند، اما بی‌شک این تلاش‌ها باید افزایش یابد و تا رسیدن به هدف که همانا برابری حقوق اجتماعی و سیاسی زنان افغان با مردان است راه درازی در پیش می‌باشد.

منابع

- ۱- آلموند، گابریل، بینگهام، پاول و جی مونت، رابرت (۱۳۸۱)، چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، چاپ سوم، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- ۲- امیر ارجمند، اردشیر (۱۳۸۶)، مجموعه اسناد بین المللی حقوق بشر، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی
- ۳- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۷۹)، درآمدی بر نظام‌های سیاسی مقایسه-ای، چاپ دوم، تهران، انتشارات آوای نور.
- ۴- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، جامعه شناسی سیاسی، تهران، نشر نی.
- ۵- بهشیار، حسین (۱۳۸۱)، سیاست خارجی آمریکا و هژمونی، تهران، انتشارات خط سوم
- ۶- پلان کاری ملی برای زنان افغانستان (NAPWA) 1387- 1397، (۱۳۸۸)، وسیله کاری دولت برای تطبیق پالیسی‌ها و تعهداتش مبنی بر تغییر در وضعیت زنان، کابل، انتشارات وزارت زنان.
- ۷- حکمت، محمدآصف (۱۳۸۸)، فمینیسم، شکست افسانه آزادی زنان، دبیرخانه دومین همایش جهانی مسائل زنان.
- ۸- دال، رابرت (۱۳۶۴)، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان، تهران، انتشارات ظفریان.
- ۹- دوپری، نانسی هاچ (۱۳۷۷)، زنان افغان تحت حکومت طالبان، افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی، مترجم محقق، مشهد، انتشارات ترانه.
- ۱۰- راش، مایکل (۱۳۷۷)، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی،

تهران، انتشارات سمت.

- ۱۱- رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۱)، زن، نفی سلطه و توسعه همه‌جانبه، تهران، کمیسیون امور بانوان.
- ۱۲- زنان و مردان در افغانستان (۱۳۸۷)، جمهوری اسلامی افغانستان، وزارت امور زنان.
- ۱۳- عصمت الهی و دیگران (۱۳۸۷)، جریان پرشتاب طالبان، تهران، مرکز مطالعات فرهنگی - بین‌المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، معاونت پژوهشی و آموزشی، انتشارات الهدی
- ۱۴- علوی‌تبار، علیرضا (۱۳۸۲)، مشارکت در اداره امور شهرها، بررسی الگوی مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها، جلد اول، چاپ دوم، تهران، انتشارات سازمان شهرداری‌های کشور.
- ۱۵- فریدمن، جین (۱۳۸۱)، فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران، انتشارات آشیان.
- ۱۶- قاضی، ابوالفضل، (۱۳۸۶)، حقوق اساسی زن و نهادهای سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷- قانون اساسی افغانستان جدید مصوب ۱۳۸۲.
- ۱۸- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۶)، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی، تهران، نشر قومس.
- ۱۹- مارزدن، پیتر، (۱۳۷۹) طالبان: جنگ و مذهب و نظام نوین در افغانستان، ترجمه نجله خندق، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه
- ۲۰- مصفا، نسرين (۱۳۷۵)، مشارکت سیاسی زنان در ایران، تهران، دفتر مطالعات بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۲۱- مولاوردی، شهیندوخت (۱۳۸۵)، کالبد شکافی خشونت علیه زنان، تهران، حقوقدان، دانش نگار،
- ۲۲- واینر، مایرون (۱۳۸۰)، «مشارکت سیاسی، بحران، فرایند سیاسی» در بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه، لوسین پای و دیگران، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران،

انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- ۲۳- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم.
- ۲۴- اردستانی، حسن (۱۳۸۳)، «نقش رسانه‌ها در فرایند جلب مشارکت سیاسی» در مجموعه مقالات پژوهشنامه رسانه‌ها و مشارکت سیاسی، گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی.
- ۲۵- آبرامسون، پل (۱۳۸۳)، مشارکت سیاسی، ترجمه نسرین طباطبایی در کتاب دایره المعارف دموکراسی زیر نظر سیمور مارتین لیپست، ترجمه به سرپرستی کامران فانی و نور الله مرادی، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه
- ۲۶- دژبان، فریبا (۱۳۷۹)، استراتژی‌های مقابله با خشونت علیه زنان، مجله حقوق زنان، شماره ۱۵، ۴۳-۳۸
- ۲۷- رییس دانا، فریبرز، عوامل ایجاد فساد اداری - مالی در ایران، در کتاب: انجمن جامعه شناسی ایران مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، جلد ششم، مسایل و جرایم مالی - اقتصادی و سرقت، تهران، انتشارات آگاه
- ۲۸- زعفرانچی، لیلاسادات (.)، کابینه افغانستان و حضور سیاسی زنان، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره...، ۱۲-۱
- ۲۹- علامه، غلام حیدر (۱۳۸۰)، جانیان علیه بشریت و کابوس محاکمه بین-المللی، مجله دیدگاه‌های حقوقی، شماره ۲۲ و ۲۱، ۸۶-۶۱
- ۳۰- کاشانی، سارا (۱۳۷۷)، نقض حقوق زنان در افغانستان، مجله حقوق زنان، شماره ۲، ۵۹-۵۸ کاظم، سید عبدالله، زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، ۲۰۰۵، کالیفورنیا، انتشارات و مطبعه میومند.
- ۳۱- کربلایی، محمدرضا (۱۳۸۸)، گذار به دموکراسی؛ تجربه افغانستان، چشم‌انداز ایران، شماره.....، ص ۶۲-۵۹.
- ۳۲- کربلایی، محمدرضا (۱۳۸۱)، آینده سیاسی افغانستان، چشم‌انداز ایران،

شماره ۱۲، ۷۰-۶۲.

۳۳- مرشدی‌زاد، علی (۱۳۸۰)، کژکارکردی سنت و ظهور طالبان، مجله کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۴۲ و ۴۱، ۴۵-۴۲.

۳۴- نصیری، بهاره (۱۳۸۳)، «بررسی نقش مشارکتی رسانه‌ها در انتخابات» در مجموعه مقالات پژوهشنامه رسانه‌ها و مشارکت سیاسی، گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی.

35- Andrew Bourne, Paul, (2010), Unconventional political participation in a Middle Income Developing Country, Journal of social sciences, 3, , 196-203.

36- Dalton, Russell (2007), Afghans and Democracy, in the Asia Foundation (State Building, Political process and Human Security in Afghanistan), 13-28

37- Fournier, Patrick & EtAl, (2010), The Determinants of Youth Political Participathion: Conventhional and Non Conventhional . University Montreal and McGill.

38- Kumar, Sanjay & Ray, praveen (2007), Change in the Status of Women in Afghnistan, in the Asia Foundation (State Building, Political process and Human Security in Afghnistan), 77-98

39- Makarovich, Matej, (2005), The European Patterns of Political Participation: Towards the Issue of Convergence, EU network of excellence project.